

لویه جرگه و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان

ابوالفضل رضوی*، احمدشعیب مسلم‌یار^۲

(دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲۹ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۱۰)

چکیده

لویه جرگه از دو قرن پیش یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین مجالس بزرگ ملی در تاریخ معاصر افغانستان بوده است. این مجلس با قانون اساسی افغانستان رابطه ناگسستگی دارد؛ به گونه‌ای که از هشت بخش قانون اساسی، هفت بخش آن را لویه جرگه‌ها تصویب کرده‌اند و از شش فصل قانون اساسی کنونی، یک فصل کامل به لویه جرگه اختصاص یافته است. این در حالی است که برخی پژوهشگران و نواندیشان جامعه افغانستان این نهاد را نقد کرده و همواره با نگاه سلبی به آن نگرسته‌اند. در این مقاله، با رویکرد توصیفی - تحلیلی و در جهت تبیین بازتاب تاریخ‌نگارانه، جایگاه و کارکرد لویه جرگه‌ها در ساختار سیاسی - اجتماعی افغانستان معاصر، مفهوم، محتوا و تبار آن بررسی شده و در ادامه، نگرش‌های سلبی و ایجابی جریان‌های سه‌گانه تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان (ملی‌گرا، چپ‌گرا و اسلام‌گرا) درباره لویه جرگه‌ها ذکر شده است. حاصل پژوهش حاکی از آن است که تأثیرپذیری جریان‌های تاریخ‌نگاری معاصر از شرایط سیاسی و دیرپایی لویه جرگه‌ها در توجیه قدرت سیاسی حاکمان وقت، سبب شده است که جریان‌های مذکور، با وجود نقد ریشه‌های قومی اثرگذار بر ماهیت کارکردی آن‌ها، در رقم خوردن تحولات اساسی، جایگاه مهمی برای آن قائل شوند. **واژه‌های کلیدی:** افغانستان، لویه جرگه، تاریخ‌نگاری، جریان‌های تاریخ‌نگاری.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول).

Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی.

مقدمه

لویه جرگه یا مجلس بزرگ یکی از رایج‌ترین و سنتی‌ترین شیوه‌های مشروعیت بخشیدن به هژمونی قدرت سیاسی و مشورت‌دهی به حکام و زمامداران افغانستان در تاریخ معاصر است و طی دو قرن اخیر بیشترین کاربرد را داشته است. هر وقت که دولت‌مردان با مشکلی مواجه شده‌اند یا به توجیه یکی از پیچیده‌ترین مسائل در سطح ملی و بین‌المللی نیاز پیدا کرده‌اند؛ بزرگان، سران اقوام، اربابان و پیشوایان مذهبی را فراخوان داده و لویه جرگه را برگزار کرده‌اند. برای مثال، امیر شیرعلی شاه وقت، در سال ۱۸۶۵ میلادی برای مشروعیت یافتن و رهایی از دست مدعیان تاج و تخت و تعیین ولایت‌عهدی فرزندش شاهزاده عبدالله اقدام به برگزاری لویه جرگه کرد. همچنین، امیر حبیب‌الله‌خان شاه وقت در سال ۱۹۱۵ میلادی برای بیرون رفتن از معضل جنگ اول جهانی، سران اقوام را به لویه جرگه دعوت کرد. اگرچه اعضای جرگه مصمم بودند تا در مقابل انگلیسی‌ها بجنگند؛ اما شاه با اصرار تمام، اعضای جرگه را به بی‌طرفی در جنگ وادار کرد. اگرچه نظر به کارکردهای عملی جرگه‌ها، عده‌ای از مورخان و محققان، براین باورند که جرگه‌ها از فرهنگ و تاریخ چندین‌هزارساله افغانستان برخاسته‌اند؛ اما یافته‌های تاریخی و اسناد رسمی نشان می‌دهد که جرگه‌ها ماهیت قبیله‌ای و در فرهنگ پشتون‌ها ریشه دارند. بررسی جایگاه و کارکرد لویه جرگه‌ها در افغانستان و به‌ویژه چگونگی بازتاب آن در جریان‌های تاریخ‌نگاری، مسئله‌ای است که مقاله پیش‌رو با رویکرد توصیفی - تحلیلی و در جهت پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی بدان می‌پردازد که لویه جرگه‌ها در جریان‌های تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان چه جایگاهی داشته‌اند؟

با وجود اینکه تمامی منابع رسمی و غیررسمی از لویه جرگه به‌منزله معتبرترین و سنتی‌ترین نهاد مشروعیت‌ساز در دوران معاصر نام برده‌اند و موردی به توصیف، تبیین و تحلیل لویه جرگه‌ها پرداخته‌اند، پژوهش تاریخ‌نگارانه مشخصی که سازوکار لویه جرگه را به‌صورت روشمند بررسی

کند، مورد ملاحظه نویسندگان نوشتار حاضر قرار نگرفته است. برخی پژوهش‌ها و آثاری که با رویکرد توصیفی و بیشتر با ماهیت دستوری مورد نظر زمامداران افغانستان با هدف توجیه نظام سیاسی نوشته شده‌اند از این قرارند: تاریخ جرگه‌های ملی در افغانستان، در سال ۱۳۶۱ در آکادمی علوم افغانستان، از سوی عبدالله مهربان (۱۳۶۱)، عضو آن آکادمی منتشر شد. محتوای کتاب به‌طور سال‌شمار به شرح برگزاری جرگه‌ها از پنج‌هزار سال پیش پرداخته و برای اثبات ادعای خود به منابع ناسیونالیست‌ها (ملی‌گراها) استناد کرده است. بر این اساس، با تشکیل حیات اجتماعی در آریانیای قدیم - افغانستان امروزی - و استقرار نظام سیاسی (دولت)، برای تأمین منافع عامه ضرورت به تشکیل نیروهای ملی بیش از همه احساس شد و این امر سبب برگزاری جرگه‌ها شد (همان: ۴). مهربان که پژوهشگر رسمی دولت چپی است، بدون طرح چارچوب نظری یا رویکرد روش‌شناسانه، بر مبنای تسلسل زمانی، لویه جرگه‌ها را شرح داده و به نحوی به موضوع پرداخته که افغانستان در طول تاریخ کشوری کمونیستی بوده است و دولت‌ها در تاریخ افغانستان بر اساس فلسفه مارکسیسم زاده شده‌اند (همان: ۴ - ۷). جرگه‌ها، شوراهای و اداره حاکمیت، دومین کتاب مستقل درمورد جرگه‌هاست که در هشت فصل و در ۱۴۴ صفحه در سال ۱۳۶۶ ش به‌دستور دولت چپی از سوی نظر محمد سرمد نگارش یافته است. نویسنده در این کتاب تلاش کرده است تا بین مردم و دولت پیشینه تاریخی ایجاد کند و به دنبال چنین پیوندی، به شرح برگزاری لویه جرگه‌ها در تاریخ افغانستان پرداخته است. نویسنده با تمام توان سعی کرده است تا بین دولت چپی وقت و مردم با استفاده از سازوکار جرگه‌های کوچک و بزرگ رابطه ایجاد کند و دیده می‌شود که هدف از نگارش این اثر، جنبه کاربردی داشته و محض استفاده از سنت‌های قبیله‌ای و برانگیختن احساسات عشایر است (سرمد، ۱۳۶۶). جرگه‌های بزرگ ملی افغانستان (لویه جرگه‌ها) و جرگه‌های نام نهاد تحت تسلط کمونیست‌ها و روس‌ها، کتاب دیگری است که از عنوان آن معلوم می‌شود که پاسخی برای چپی‌ها از جانب جریان

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

اسلام‌گراست. این کتاب در پنج بخش سازمان‌دهی و دارای ۳۹۴ صفحه است. نویسنده با تمام توان سعی کرده است تا برای جرگه‌ها منشأ دینی پیدا کند و بر اساس آن جریان اسلام‌گرا را صاحب‌امتیاز این سنت قبیله‌ای بداند (فیض‌زاد، ۱۳۶۸: ۳-۶). نویسنده با چنین پیش‌فرضی به‌دنبال توصیف و تبیین جرگه‌هاست و در نتیجه، جرگه را سنت دینی و حق‌برگزاری آن را برای مجاهدین و جریان اسلام‌گرا می‌دهد. نظر مختصری بر پیشینه لویه جرگه‌ها در میهن ما، رساله مختصری است از نصیر سهام که به هدایت مقامات دولتی افغانستان در سال ۱۳۶۶ نگارش یافته و جنبه سفارشی و توصیفی دارد. نویسنده تنها از سال‌شمار برگزاری جرگه‌ها یاد می‌کند و خود متذکر می‌شود که «در یادداشت حاضر اگر قرار باشد جرگه‌ها را با تمام خصوصیات آن بررسی کنیم، دشوار خواهد بود. بناً با یک دید مختصر بر سیرکرونولوژیک آن در کشور از گذشته‌های دور تا امروز اکتفا می‌کنیم» (سهام، ۱۳۶۶: ۴).

«کانون‌های تصمیم‌گیری در قانون اساسی جدید افغانستان، نسبت سنجی نحوه اعمال قدرت بر اساس همکاری قوا» مقاله‌ای پژوهشی است که حسین فرزانه‌پور و پیمان زنگنه (۱۳۹۵) در فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر به چاپ رسانده‌اند. نویسندگان به کارکردهای مجلس لویه جرگه پرداخته و آن را یکی از کانون‌های تصمیم‌گیری در مورد قانون اساسی افغانستان دانسته‌اند که می‌تواند در خصوص عمده‌ترین مسائل کشور از جمله اتخاذ تصمیم در مورد مسائل مربوط به استقلال، تعدیل قانون اساسی و عزل رئیس‌جمهور تصمیم‌گیری کند (همان: ۱۴). «لویه جرگه افغانستان: نماد اراده ملی افغان‌ها»، نوشتاری پژوهشی از محمدهاشم عصمت‌الهی است که در شماره ۳۲ فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز به چاپ رسیده است. عصمت‌الهی در این مقاله به صورت موردی به دستاوردهای لویه جرگه اضطراری پرداخته و دستاورد آن را چنین برجسته می‌کند:

آخرین لویه جرگه افغانستان پس از ۲۳ سال جنگ و بحران، لویه جرگه اضطراری افغانستان است که یک حلقه وصل بین مصوبات اجلاس بن و

دولت قانونی افغانستان بوده است که طی آن دولت انتقالی برای مدت دو سال انتخاب گردید و اینک افغانستان دارای دولتی است که از یک‌سو ریشه در کنفرانس بن دارد و از طرفی هم مشروعیت خود را از لویه جرگه گرفته که از نظر کمیت و کیفیت با همه لویه جرگه‌های قبلی متفاوت است... (۱۳۷۹: ۴ - ۸).

در میان این همه کتب و مقالات راجع به لویه جرگه، مقاله پژوهشی مجیب‌الرحمن رحیمی در مورد «لویه جرگه پارادوکس سنت و مدرنیته» قابل تأمل است. وی با رعایت روش‌های پژوهش بدین باور است روایت رسمی با تأثیرپذیری از گفتمان پسااستعماری و با استفاده از ابزار ایدئولوژیک و اختراع سنت‌ها، تصویر نادرست و اسطوره‌ای از لویه جرگه به‌عنوان ممثل حاکمیت ملی و اراده مردم ارائه می‌کند. این برداشت تحریف‌شده از مفهوم غربی نمایندگی از مردم و حاکمیت ملی، از سوی نویسندگان و پژوهشگران غربی نسخه‌برداری و به‌صورت گسترده در غرب تبلیغ گردیده است... (رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۴۷).

لویه جرگه، مفهوم و ماهیت

جرگه در لغت به معنای، حلقه، مجمع، جماعت، محفل، صف، قطار، سپاه، حلقه زدن و مجلس ساختن یا صف کشیدن انبوه مردم است (فیض‌زاد، ۱۳۶۸: ۵) و لویه یک واژه زبان پشتو به معنای بزرگ و کلان است (اصولی، ۱۳۹۴: ۸). مفهوم اصطلاحی لویه جرگه عبارت از نماد ملی مشروعیت سیاسی در حکومت‌های معاصر افغانستان است که از نظر تاریخی، به حل و فصل مسائل عمومی و مسائل مربوط به جنگ و دفاع پرداخته و از طرف اعیان و اشراف جامعه برگزار شده است (سجادی، ۱۳۹۵: ۱۵۴). هرچند این مجلس ریشه در رسوم جامعه پشتون دارد؛ لیکن در تاریخ افغانستان به‌صورت مکرر از جمله نهادهایی مشروعیت‌ساز در سازوکار انتقال قدرت سیاسی قلمداد می‌شود (المنستون، ۱۳۷۶: ۱۶۴). لویه جرگه در اصطلاح سیاسی و اجتماعی به کنگره‌ای گفته می‌شود که برای تصمیم‌گیری، نظرخواهی و مشورت درباره یک

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

امر محلی، قومی و بین‌المللی برگزار می‌شود و آنچه جرگه‌ها را از نشست‌ها و همایش‌های دیگر جدا می‌سازد ارزش‌های سنتی و افغان آن است (اصولی، ۱۳۹۴: ۸). منظور از لویه جرگه در عرف سیاسی افغانستان، اجتماعی مرکب از سران قبایل، اقوام، ارکان دولت و دربار حاکم است که هرازچندگاه، طبق صلاح‌دید شاه و به دعوت و پیشنهاد دولت تشکیل می‌شد و اعضای آن، درباره‌ی مهم‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی کشور به رایزنی و وضع قانون می‌پرداختند.

تبارشناسی لویه جرگه در افغانستان

تبار تاریخی جرگه‌ها

جریان‌های تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان بر این باورند که افغانستان کشور جرگه‌هاست و تاریخ چند هزارساله‌اش به‌منزله‌ی یک کشور مستقل و متمایز از دیگران از سوی جرگه‌ها اداره شده است. از جمله میرغلام محمد غبار، عبدالحی حبیبی، علی احمد کهزاد و سایر تاریخ‌نویسان به روایاتی در خصوص جرگه‌های سنتی در کشور استناد می‌کنند که لویه جرگه و ایجاد حکومت از سوی جرگه‌ها در افغانستان به دوره‌ی آریایی و چندین هزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد و این روند در هر سه مرحله‌ی تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان در کشور ادامه یافته است (غبار، ۱۳۷۴: ۳). بر این اساس، «وقتی آریایی‌های باختر از حیات گله‌داری وارد مرحله‌ی حیات طایفه‌ای و قبیله‌ای شدند، برای نخستین‌بار برای اداره‌ی امور قبیله اقدام به ایجاد مجلس نمودند که یکی از آن مجالس به نام سب‌ها^۱ می‌باشد» (مهربان، ۱۳۶۱: ۸). هدف از برگزاری مجلس سب‌ها، حل و فصل مسائل مبتلا به قبیله بوده است. در کنار جرگه‌ی سب‌ها، جرگه‌ی قومی دیگری نیز به نام سیمتی^۲ که در آن عام مردم شرکت کرده نمی‌توانستند و تنها مخصوص نجبا و اعیان قوم بوده است. پژوهشگران ماهیت هر دو مجلس را یکی می‌دانند؛ ولی باور برخی بر آن است که میان این دو مجلس تفاوت وجود داشته و در جرگه‌ی سیمتی‌ها شخص شاه هم شرکت می‌کرده است، در حالی که از سروده‌های ویدی برمی‌آید سب‌ها نیز در انتخاب شاه بی‌تأثیر نبوده‌اند (سرمد، ۱۳۶۶: ۱۰). همچنین، احمدعلی

کهزاد (۱۳۳۴: ۱/ ۲۵۲) اسم جرگه را بر جرگه‌های بزرگ مذهبی در عصر کنشکای کبیر و مجالسی را که کنشکای کبیر برگزار می‌کرد، می‌گذارد و این مجالس را تداوم همان مجالس عصر آریایی‌ها می‌داند. بعدها تمامی این تصاویر و فیصله‌های آن در روی لوحه مسی نوشته شد و آن‌ها را در صندوق‌های سنگی نگهداری کردند و همچنین، سنگ استوپه‌ای بزرگی را به منظور انبار آن‌ها تأسیس کردند و سلطان یکی از راهبان بزرگ و عالم را که «یکساس» نامیده می‌شد به مراقبت از آن‌ها موظف کرد و این یکی از اقدامات جدی و نافع کنشکا در زمینه تعالیم بودیزم بود (کاکر، ۱۹۹۵: ۷۱). با همه این ادعاها، منابع تاریخ معاصر و اسناد رسمی در آرشیو ملی، برگزاری اولین جرگه را سال ۱۷۰۹م در مانجه قندهار به دعوت میرویس هوتکی و دومین جرگه را در سال ۱۷۴۷م در شیر سرخ قندهار به دعوت اقوام افغانستان برای تعیین زعامت ملی می‌دانند که در نتیجه بعد از ۹ روز مناقشه و رأی‌زنی احمدشاه ابدالی، مؤسس افغانستان معاصر، به منزله نخستین پادشاه این کشور انتخاب شد (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۱/ ۱۳۹).^۳

ساختار و سلسه مراتب جرگه‌ها

اداره امور داخلی یک «ولس»^۴ در دست خان‌ها و شورای رهبران بخش‌هاست که این شورا «جرگه» نامیده می‌شود. خان ریاست جرگه بزرگ را به دوش دارد و جرگه متشکل از بزرگان شاخه‌های اصلی ولس است. هر خان، جرگه‌ای از بزرگان بخش‌های تابع خود را تشکیل می‌دهد و هر بخش نیز جرگه‌هایی دارند. اعضای جرگه‌های فرعی با احساسات و تمایلات مردم خویش آشنا هستند و یا اینکه می‌توانند آنان را به پذیرش نظرات خویش راضی سازند. در موضوعات کم‌اهمیت یا اضطراری، خان بدون مشورت با جرگه تصمیم می‌گیرد. در چنین مواردی اعضای جرگه نیز بدون مشورت عقایدشان را به بخش‌های تابعه ابلاغ می‌کنند؛ اما در موضوعات مهم که شرایط ایجاب کند، پیش از هر فیصله‌ای علایق و تمایلات همه افراد قبایل ارزیابی می‌شود (الفنستون، ۱۳۷۶: ۱۶۷). گاهی تمام این اصول دگرگون و به‌ندرت، خان خودسر و مستبد می‌شود و بدون مشورت و مراجعه به جرگه اقدام می‌کند. در این صورت رهبران نیز به تبعیت از او روش مستبدانه در پیش می‌گیرند؛ اما بیشتر رئیس‌ان کوچک از یاد می‌روند و هر

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار
بخش فرعی، محله و حتی خانواده علایقشان را با رئیس‌های بالاتر کم‌رنگ و به نفع و
خواست خویش عمل می‌کنند. شرایطی که قدرت و نفوذ خان را افزایش می‌دهد،
دارایی و ثروت خان است که به او فرصت تجمیع محافظان را می‌دهد (همان: ۱۶۸).

جایگاه و آمریت حقوقی لویه جرگه

لویه جرگه در عرف سیاسی و تاریخی افغانستان اجتماعی است مرکب از
سران اقوام و قبایل و ارکان دولت حاکم که هرچند مدت یک‌بار به دعوت و
پیشنهاد دولت برگزار می‌شود و درباره مسائل مهم کشور نظر می‌دهند. برای
مشروعیت حقوقی لویه جرگه و صلاحیت‌های آن برای وضع قانون اساسی
می‌توان به اصل قانون اساسی و مؤلفه‌های شرعی و عرفی استدلال و تمسک
جست. فصل ششم قانون اساسی افغانستان کنونی اختصاص به جایگاه و ارکان
جرگه در کشور دارد: «جرگه بزرگ عالی‌ترین مظهر اراده مردم افغانستان
می‌باشد». جرگه بزرگ متشکل است از: «اعضای شورای ملی، رؤسای
شوراهای ولایات و ولسوالی‌ها و وزرا، رئیس و اعضای دادگاه عالی و
دادستانی کل می‌توانند در جلسات جرگه بزرگ بدون حق رأی اشتراک ورزند»
(قانون اساسی، ۱۳۸۲: ۵۶). ماده صد و یازدهم: جرگه بزرگ در حالاتی که
آورده می‌شود دایر می‌شود. اول: «اتخاذ تصمیم در مورد مسائل مربوط به
استقلال، دوم، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و مصالح علیای کشور، تعدیل
احکام این قانون اساسی و سوم، محاکمه رئیس‌جمهور مطابق به حکم مندرج
ماده شصت‌ونهم این قانون اساسی» (همان: ۵۶) ماده صد و دوازدهم: «جرگه
بزرگ در اولین جلسه، از میان اعضا یک نفر را به‌عنوان رئیس و یک نفر را
به‌عنوان معاون و دو نفر را به‌عنوان منشی و نایب منشی انتخاب می‌کند»
(همان: ۵۶). ماده صد و سیزدهم: «نصاب جرگه بزرگ هنگام رأی‌دهی با حضور
اکثریت اعضا تکمیل می‌گردد و تصامیم جرگه بزرگ، جز در مواردی که در
این قانون اساسی صریحاً ذکر گردیده، با اکثریت آرای کل اعضا اتخاذ
می‌گردد» (همان: ۵۷) ماده صد و چهاردهم: «مباحثات جرگه بزرگ علنی

می‌باشد مگر اینکه یک ربع اعضا سری بودن آن را درخواست نمایند و جرگه بزرگ این درخواست را بپذیرد» (همان: ۵۷). بعضی حقوق‌دانان استدلال کرده‌اند که اول، لویه جرگه همان مجلس مؤسسان است که در حقوق اساسی معاصر وظیفه وضع قانون اساسی بر دوش آن است، دوم، لویه جرگه همان مجلس اهل حل و عقد است که از نظر اسلام مورد تأیید بوده و صلاحیت قانون‌گذاری به آن سپرده شده است و سوم، لویه جرگه در افغانستان مبنای عرفی دارد؛ یعنی در عرف مردم افغانستان پذیرفته شده است که چنین مجلس باید قانون اساسی را وضع کند (اصولی، ۱۳۹۴: ۲۳).

کارکرد و کارآمدی لویه جرگه‌ها

تمام محاکمات جزایی در برابر یک انجمن جرگه انجام می‌گیرد که پس از گردهمایی، اعضای جرگه بر زمین می‌نشینند و رئیس جرگه پس از دعای مختصری شعری را به زبان پشتو می‌خواند که مفهوم آن چنین است: «... همه امور از جانب خداست؛ ولی برای بنده هم اجازه فکر و مشورت داده شده است...». پس ماجرای مدعی شنیده می‌شود و اگر دفاع متهم مغایر آن بود، گواهان را فرامی‌خوانند و می‌پرسند تا حقایق کاملاً آشکار شود. اگر چنان‌که معمول است، متهم حقایق را پذیرفت؛ ولی دلایل برای حقانیت خویش داشت جرگه موضوع را بررسی می‌کند و فیصله مناسب درمورد متهم به عمل می‌آورد و برای هر جرم جزایی معین است. اگر متهم حاضر به شرکت در جرگه نشود، در برخی از قواعد، فیصله یک‌طرفه در غیاب او صادر می‌شود و در برخی دیگر از قبایل یا مجرم را به جرگه می‌کشاند یا پیشوایان مذهبی به سرزنش می‌پردازند و یا دارایی‌اش تاراج و خودش از ولس رانده می‌شود و همین رفتار در برابر هرکس که از فیصله جرگه سرپیچی کند، عملی می‌شود. جرگه معمولاً در صورت امتناع متهم از پرداخت غرامت معین، مدعی را به تحصیل آن مختار می‌سازد. جرگه پس از تعیین غرامت در سطح بالا بیشتر مدعی را تشویق می‌کند تا مقدار از آن را تخفیف دهد و ببخشد. گاهی جرگه‌ها بیشتر از بررسی جرم متهم به تحقیق و داوری در وضعیت و شرایط می‌پردازند که متهم در آن

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

مرتکب جرم شده است. گاهی نیز برخی فیصله‌های جرگه‌ها با قدرت فوق‌العاده خان و یا عدم اطاعت مردم رد می‌شد (سرمد، ۱۳۶۶: ۶۶). با وجود این، نیرومندترین خان‌ها هم وقتی موضوع مهم را روی دست دارد از مطرح شدن آن در جرگه خوشحال می‌شود. هرچند همه دعواها در جاهایی که جرگه‌ها رواج هم دارند به جرگه محول نمی‌شود. شکایت بردن به جرگه، نشانه ضعف و گرفتن حق به‌زور نشانه عزت و حمیت است. بزرگان و توانمندان پیوسته ترجیح می‌دهند که به نحوی برابر با پرداخت خسارت طرفین با هم آشتی کنند و با مراجعه به جرگه خود را سبک نسازند. این روش تا وقتی اعمال می‌شود که جانب مظلوم به جرگه شکایت برده، حاضر به آشتی نشود. در برخی از قبایل تا شکایت دریافت نکنند مداخله نمی‌کنند. وقتی مداخله می‌کنند که هر دو طرف حاضر به پذیرش فیصله جرگه باشند. در بعضی از قبایل هنگامی که رئیس قبیله از یک بدهکاری مهم آگاه می‌شود، مردم را به جرگه فرامی‌خواند (الفنستون، ۱۳۷۶: ۱۷۲).

انواع جرگه‌ها

در افغانستان چهار نوع جرگه تجربه شده است: اول، جرگه‌های محلی (مرکه) است که در مقایسه با سایر جرگه‌ها تأثیر محدود دارد. این جرگه از گذشته‌های دور تاکنون در سراسر کشور وجود داشته است و عملی‌ترین شیوه اداره قبایل در ایل و مناطق کوهستانی و بدوی به‌شمار می‌آید (سرمد، ۱۳۶۶: ۳۱). دوم، جرگه‌های قومی است که به مسائل یک یا چند قوم می‌پردازد. این جرگه‌ها در مواردی مانند برخوردهای قومی و یا بروز اختلافات و مسائل مهمی که تصمیم‌گیری و تلاش مشترک را می‌طلبد، برگزار می‌شود (همان: ۳۲). سوم، جرگه‌های موقت است که از طرف حکومت بر اساس اقتضای زمان در شرایط خاص برگزار می‌شود و اعضای آن معمولاً متنفذان و بزرگان قوم هستند و بعد از تصمیم‌گیری از بین می‌روند (مهربان، ۱۳۶۱: ۷). چهارم، لویه جرگه (مجلس بزرگ) است که از نمایندگان تمام مردم و اقوام شکل گرفته و این جرگه در مورد مسائل مهم کشور تصمیم می‌گیرد. لویه جرگه یک مجلس سنتی است (فیض‌زاد، ۱۳۶۸: ۱۱).

تصمیم‌های جرگه‌ها

۱. نرخ (قانون محلی): نرخ جایگاه قانون را در نظام قبیله‌ی دارد که به اصطلاح، نرخ عبارت از فیصله جرگه است که قبلاً مفاد آن در صلح و آشتی بین مردم و بهبود وضعیت زندگی قبایل تثبیت شده بود. از نرخ بعد از وقوع خصومت یا نزاع برای حل مشکل مورد استفاده قرار می‌گیرد که مصوبات آن در میان مردم و اقوام مختلف شکل قانون را به خود می‌گیرد. هرگاه مصوبه «نرخ» از سوی اشخاص مسئول جرگه تثبیت شد، اجرای آن الزامی است (سرمد، ۱۳۶۶: ۶۷).

۲. مصالحه (روغه): هدف از این اصطلاح صلح است. هرگاه بین دو شخص یا دو گروه مناقشه‌ای وجود داشته باشد، از سوی جرگه در بینشان صلح برقرار می‌شود که به آن می‌گویند «روغه» یعنی آشتی و مصالحه کردن (مسیح ارزگان، ۱۳۹۰: ۷۱).

۳. عذرخواهی یا پوزش‌طلبی (ننوتی): هرگاه در میان اشخاص و افراد قبایل پشتون جنگ و یا نزاعی واقع شود و یا فردی بر فردی دیگر تعرض کند، به منظور رفع دشمنی، عذرخواهی می‌کند که این عذرخواهی یک روش خاص دارد که از جانب شخص و یا افراد قبیله‌ای که خود را نادم دانسته‌اند صورت می‌گیرد. این پوزش‌طلبی بسته به نوع و شکل جرم مشخص می‌شود. برای مثال، اگر موضوعی کوچک در میان باشد در آن صورت گروه یا فامیل که خود را مقصر می‌دانند، یک یا دو تن افراد خود را برای پوزش‌طلبی به فامیل طرف مقابل می‌فرستند. اگر موضوع خیلی‌ها بزرگ هم باشد، بخشیده می‌شود و اگر نوع جرم سنگین‌تر باشد، در این صورت چندین تن از افراد کهن‌سال را با در نظر داشت وضعیت اقتصادی فرد مقصر، با چندین گوسفند به خانه قربانی می‌فرستند. آنان گوسفندان را در آنجا ذبح می‌کنند و پوزش می‌طلبند، گاهی گوسفندان را همراه با شخص مجرم در حالی که رسن در گردنش است، به خانه قربانی می‌برند که مفهوم مقصر بودن را می‌رساند و بدین گونه بخشش می‌خواهد (سرمد، ۱۳۶۶: ۶۷).

۴. نیروی مسلح قومی (ربکی یا حربکی): به منظور حفظ امنیت و پاسداری از جنگل‌ها و نیز برای دفع تجاوز و یا جلوگیری از دزدی هر طایفه و یا خانواده یک یا دو نفر جوان نیرومند به نام حربکی انتخاب می‌شوند تا برای انجام چنین وظیفه در

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

خدمت مردم باشند. تعداد آن نظر به شرایط مختلف از سوی بزرگان قوم تعیین می‌شود که به هدایت آن‌ها حرکت می‌کنند (فیض‌زاد، ۱۳۶۸: ۱۰).

۵. سوگند خوردن: به‌صورت عموم، مردم قبایل تا وادار به سوگند خوردن نشوند از آن اجتناب می‌ورزند؛ چون اهل قبایل از سوگند خوردن هراس دارند و بدین باورند که سوگند خوردن برایشان هزینه مالی و جانی دارد. از این رو، هیچ‌کس جرئت سوگند خوردن را ندارد و اعضای جرگه نیز کسی را متهم به سوگند خوردن نمی‌کنند مگر در صورتی که دلایل اثباتی سوگند وجود داشته باشد. در این صورت نیز اعضای جرگه فرد متهم تا حد ممکن سعی می‌کنند که با استفاده از دلایل روشن موضوع را حل و فصل کنند. البته، سوگند خوردن به نوع حادثه ارتباط دارد و اگر جرم گروهی باشد، باید گروه سوگند داده شود. برای مثال، در قسمت دعوی ناشی از موضوعات زمین باید هفت نفر سوگند بخورند (سرمد، ۱۳۶۶: ۶۸).

۶. ناغه (تنبیه): کسی که از فیصله جرگه سرپیچی کند، موصوف به تأدیة پول نقدی، ذبح حیوان و یا سوختن خانه، تنبیه می‌شود. ناغه (تنبیه) قبلاً در مرحله اتخاذ تصمیم درمورد مشخص تعیین شده و کسی که از آن تصمیم سرپیچی کند ناغه می‌شود. طرز‌العمل تعیین ناغه (تنبیه) با در نظر داشت چگونگی سرپیچی از فیصله، از سوی جرگه تعیین می‌شود (قاضی عطاالله خان، ۱۳۳۶: ۱۷۶).

۷. غرامت (پور): درحقیقت، این اصطلاح هنگام مکلف بودن به پرداخت چیزی که از کسی گرفته شده است، استعمال می‌شود؛ یعنی گرفتن جنس از یک فرد و پس دادن همان جنس به فرد مذکور. در بین افغان‌ها این قانون نه‌تنها در معاملات و دادوستد پولی و اشیا رایج است؛ بلکه برای پرداختن خون انسان هم رواج دارد که از آن با عنوان خون‌بها، یعنی قیمت خون سر یا خون انسان یاد می‌شود. خون‌بها عبارت است از قصاص یا به قتل رسانیدن قاتل یا یکی از نزدیکان قاتل درعوض انتقام از مقتول که گاهی این پس گرفتن‌ها با پول نیز ادا می‌شود و مقدار آن مطابق فیصله جرگه به خانواده مقتول داده می‌شود. این نوع پرداخت نقدی و جنس به‌نام پور یا خون‌بها یاد می‌شود (پور) یا خون‌بها به دو بخش تقسیم شده است؛ یکی دادن انسان زنده در مقابل مقتول که به‌نام «لوندپور» از آن یاد می‌شود و عبارت از آن نوع قرض یا خون‌بهاست که

زنده‌ها را به‌جانب مقابل درعوض قتل می‌دهند و با باز گردانیدن (خون‌بها) طرفین نسبت به همدیگر ادعایی ندارند (تاندپور). درمقابل، بدی‌ها و دشمنی نیز به همدیگر داده می‌شود. در جرگه‌ها در جهت قطع نزاع معمولاً با دادن یا گرفتن زن سعی در حل دعاوی می‌کنند. به‌خصوص در مسائلی که در آن ترس از قتل و از میان رفتن شخص متصور باشد، دادن پول یا جنس چندان مهم نیست؛ زیرا پرداخت پول نمی‌تواند مشکلات را حل و فصل کند و طرف متضرر می‌شود در صورت یافتن موقع و قدرت از طرف مقابل انتقام خویش را می‌گیرد و در آن صورت همان پول و جنس را دوباره به صاحب اولی باز می‌گرداند (کاتب، ۱۳۰۳: ۳۴۸).

۸. پاک بودن (سپین) به معنی عدم ارتکاب به جرم است. اگر شخص متهم بی‌گناهی خویش را ثابت کند و جرم متهم ثابت نشود شخص ادعاکننده مجبور است که به نام شرم به‌جانب مقابل چیزی تأدیه کند (قاضی عطاءالله‌خان، ۱۳۳۶: ۱۷۷).

۹. سیاه‌روی (تور) به معنی مجرم است و به فردی گفته می‌شود که مجرم بوده است و ترور شخصیت شده باشد (مسیح ارزگانی، ۱۳۹۰: ۷۲).

۱۰. گوندی: عبارت از رقابت و هم‌چشمی است که از قدیم در بین تمام قبایل پشتون رایج بوده و در بسیاری موارد سبب نفاق و دشمنی بین آنان شده است. این رقابت و حس برتری‌خواهی در میان قبایل مشهور است و در مواردی مانند مهمان‌نوازی، شجاعت و نان دادن مصداق دارد (همان: ۷۲).

۱۱. بدرقه (بدرگه): بدرقه در فرهنگ پشتون معنای همراهی یا محافظت را دارد. این کار معمولاً زمانی صورت می‌گیرد که کسی به خانه شخص یا قبیله‌ای پناه آورده باشد و وقتی بخواهد از آنجا برود تا محدوده قبیله یا ده از سوی افراد آن ده همراهی می‌شود تا به وی گزند نرسد. گاهی کسی که بدرقه می‌شود به‌دلیل این کار، گوسفند یا هدیه دیگری به آن قبیله اهدا می‌کند؛ اما بدرقه‌کننده هیچ‌گاه منتظر چنین چیزی نیست (فیض‌زاد، ۱۳۶۶: ۱۰).

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

لویه جرگه‌ها و جریان‌های تاریخ‌نگاری معاصر

بر اساس مطالعات انجام‌شده تاریخی، تمامی دیدگاه‌ها و رویکردهای تاریخ‌نگارانه معاصر درخصوص لویه جرگه‌ها را می‌توان در قالب مواردی که آورده می‌شود، دسته‌بندی کرد.

تاریخ‌نگاری ملی‌گرا

بسیاری از منابع تاریخ معاصر افغانستان، تکوین اندیشه و نظام فکری ناسیونالیسم را در افغانستان به محمود طرزی نسبت می‌دهند. محمود طرزی به‌منزله یک شخصیت متفکر در حوزه‌های مختلف در تاریخ معاصر افغانستان اثرگذار بوده است (شفای، ۱۳۹۳: ۱۴۵). به‌علاوه، حکومت افغانستان در سال ۱۹۲۲م با ایجاد پشتومرکه و با چاپ و نشر کتاب‌های مدارس دولتی و نشریات نو تصویر جدیدی از افغانستان می‌سازد. همچنین، به‌منزله سومین جریان متأثر در زمان سلطنت مصاحبان و با ایجاد انجمن ادبی - که در همین زمان به‌نام پشتوتولنه تغییر نام می‌یابد - دور تازه‌ای از تاریخ‌نویسی دولتی آغاز می‌شود (صیقل، ۱۳۹۴: ۱۱۷). در این دوران از تاریخ معاصر افغانستان، کتاب‌هایی چون: *افغانستان در مسیر تاریخ*، اثر غلام محمدغبار، *افغانستان پس از اسلام*، اثر عبدالحی حبیبی، *تاریخ افغانستان قدیم*، اثر احمدعلی کهزاد، *احمدشاه وارث و مجدد امپراتوری افغانستان*، اثر وکیلی پوپل‌زایی و *دایرة‌المعارف آریانا*، نوشته و چاپ می‌شوند که در این آثار برای افغانستان عمق تاریخی ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال برشمرده می‌شود (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۹۲). مورخان ناسیونالیست افغان با نگاه متفاوت‌تر از تاریخ‌نگاری‌های قبلی در افغانستان، شیوه و بینش دیگری را در این عرصه تجربه و آثار متفاوتی را نسبت به گذشته خلق کردند و با محور قرار دادن ملی‌گرایی و افغانستان باستانی، درصدد آن شدند تا با ارائه قرائتی نوین از تاریخ افغانستان به احیای غرور ملی، ترویج ملی‌گرایی و وطن‌پرستی در میان مردم پردازند و زمینه تجدید عظمت و شکوه منسوب به دوران افغانستان کهن را فراهم سازند (امیری ۱۳۸۹: ۲۴). در نگاه این جریان، افغانستان باستانی نماد واقعی مردم افغانستان به‌شمار می‌رود و لذا، سعی‌شان بر این بوده است تا با ذکر نمونه‌هایی از تاریخ افغانستان باستان به‌منزله نماد افغان اصیل،

مردم را به الگو قراردادن آنها دعوت کند و از طریق آشنا کردن مردم با تاریخ عهد باستان، با ایجاد پرچم غرور ملی، ملی‌گرایی را در ذهن مردم جاری سازند؛ در نتیجه چنین نگرش ایدئولوژیک بر دیدگاه مورخان ناسیونالیسم افغان اثر گذاشت و این امر سبب شد تا مورخان و روشنفکران افغان به دنبال تقویت میراث‌های فرهنگی از جمله جایگاه لویه جرگه‌ها با قدمت تاریخی کهن در تاریخ معاصر افغانستان باشند. از احمد علی کهزاد مورخ شناخته‌شده این جریان برای قدمت تاریخی جرگه، شأن معرفتی و یک نوع توالی و تسلسل تاریخی قائل است.

مقارن با ظهور آئین بودائی در قرن ششم قبل از میلاد در سرزمین پهناور هند، مردم کشور ما زیر نفوذ پرستش ارباب انواع آریائی و یونانی قرار داشتند و آنها را احترام می‌کردند. آنچه قابل تذکر است اینکه، دیانت بودائی در آریانا از حدود محدودیت‌های فلسفی خود در هند خارج و در یک فضای آزادتری وارد گردید و نظریه محدود بودائیان هندی را توسعه بخشیدند و این امر با جلوس کنشکا بر مسند حکمرانی در سرزمین ما باز گردید و کم‌کم بر اثر تجویز علمای گندهاری، زمزمه‌های تعدیل و اصلاح اصول قدیمی این دیانت بلند شد و به‌منظور عملی ساختن این نظریات به امر کنشکا محفل بزرگ مذهبی در شهر کشمیر پایتخت زمستانی امپراتوری کوشانی دایر گردید (همان، ۱۳۳۵: ۲/۲۲۵).

این نوع نگاه از سوی بسیاری از مورخان این دوران به‌منزله رسالت اصلی تاریخ‌نویسی انگاشته شده است. میرغلام محمدغبار در این مورد نوشته است:

قبایل افغان که در حل مسائل ملی و قبیله‌ای زیاده‌تر به جرگه‌ها و مجالس مشورتی مراجعه می‌نمایند، طی قرن ۱۶ تا ۱۸ از مرحله کوچی‌گری و مال‌داری خالص عبور و داخل مرحله زراعتی و شهرنشینی گردیده و در خط و سیر تکامل فئودالیسم به‌راه افتاده بودند. این جریان جدید زندگی اجتماعی، زمینه را برای تشکل و به‌وجود آوردن دولت فئودالی مساعد و آماده می‌ساخت. خصوصاً که فشار و تسلط دولت‌های بیگانه و خارجی روی مبارزه ملی را بر ضد استیلاگران قبلاً تقویت کرده و علی‌رغم ضدیت‌های داخلی فئودالان و تعصبات عشیره‌ای رشته اتحاد و اتفاق را بین قبایل در مقابل سیطره خارجی محکم‌تر ساخته می‌رفت طوری که در قرن ۱۶ جنبش ملی روشنیان تحت رهبری بایزید روشن‌علیه زمامداران مغولی در افغانستان و همچنین، در قرن ۱۷ حکومت کوچک فئودالی

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

توسط جرگه‌های ملی از طرف قبیلهٔ ختک تشکیل گردید که به رهبری خوشحال‌خان ختک ۱۶۶۸ تا ۱۶۷۰ میلادی به مبارزهٔ علنی علیه اورنگ‌زیب، زمامدار مغولی هند، پرداخته بود (غبار، ۱۳۷۴: ۱/۳۱۲).

غبار با وجود ایرادی که به جرگه‌ها دارد، در ادامهٔ تبیین جایگاه جرگه‌ها در تاریخ معاصر افغانستان، حیات اجتماعی و سیاسی و آزادی مردم را مرهون جرگه می‌داند. اگرچه در بعضی از قبایل این «جرگه‌های عشیره‌ای» آلت دست اقتدار خان‌ها و متنفذان قبایل قرار داشت؛ اما باز هم حیات اجتماعی و سیاسی جامعه از سوی همین جرگه‌های ملی قبیله‌ای تنظیم می‌شد تا جایی که حفظ استقلال قبایل در چنین نظام‌های قبیله‌ای تابع دساتیر چنین جرگه‌ها بود (همان: ۱/۳۱۳) یا در جایی دیگر برگزاری جرگه‌ها را عامل مهم در دفع تجاوز و تهاجم بیگانگان در افغانستان می‌داند و بدین باور است که جرگه عنصر مؤثری بوده که مانع جنگ‌های داخلی میان قبایل شده و راه را برای استقرار آزادی و امنیت در طول تاریخ فراهم کرده است. همین‌طور محمد غبار از فعالیت‌های ضد صفوی می‌رویس نیز در ذیل جرگه یاد می‌کند. فعالیت‌های مداوم و عاقلانهٔ میرویس تا سال ۱۷۰۹م طول کشید و بالأخره در جرگهٔ مخفی موضع (مانجه) قرار قطعی اتخاذ شد و گرگین با قشون ایران یکجا معدوم شدند و حکومت ملی تشکیل شد. در این جرگه وظایف رهبران و قبایل متعلقه‌شان تعیین شد و برای حفظ آزادی و مقابله با هرگونه پیش‌آمد نظامی، دولت صفوی آماده شدند. خصوصیت بارز این جرگهٔ تاریخی آن بود که برعکس سابق، رؤسای قبایل ابدالی و غلجایی و تاجیک و هزاره و ازبک و بلوچ، به شمول ملاهای متنفذ با هدف یک واحد ملی متشکل شد. مقررات این جرگه در کمال آرامی و اختفا عملی شد (همان: ۱/۳۱۹). بدین ترتیب غبار در کتاب *افغانستان در مسیر تاریخ*، برگزاری دوره‌های مختلف لویه جرگه را به‌منزلهٔ عامل دولت‌ساز و آزادی‌بخش روایت کرده است.

همین‌که نادرشاه خراسانی کشته شد و اختلال در اردوی بزرگ او پدید آمد، قشون افغانی که مرکب از چهار هزار غلجایی و دوازده هزار ابدالی و ازبک بود، به صواب دید فرماندهان عمومی نور محمدخان غلجایی و احمدخان ابدالی به‌طرف قندهار حرکت کردند. در قندهار که مرکز بین‌الاقوامی افغانستان بود، نورمحمدخان به خان‌های غلجایی و ازبک و ابدالی و هزاره و بلوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که

جرگه تشکیل و پادشاهی انتخاب شود. این جرگه در اکتبر سال ۱۷۴۷ در عمارت «مزار شیرسرخ» در داخل قلعه نظامی نادرآباد منعقد گردید و نه روز دوام نمود و در روز نهم جرگه، طرفین یک نفر عضو جرگه را حکم تعیین کردند که هر کی را او به سلطنت انتخاب کند، همه به وی بیعت نمایند. او همان صابرشاه کابلی پسر متصوف استاد لایخور از اهل کابل بود که طبقات مختلف قندهار به او ارادت و اعتماد داشتند. این صوفی سیاستمدار، گندمی را در عوض تاج به کلاه او نصب نمود (همان: ۱/ ۳۵۵).

غبار بدون تحلیل و نقد ساختار و بافت درونی این فورماسیون اجتماعی - که همواره شاهان و حکام درصدد بوده‌اند که حمایت خان‌ها و سران قبایل را جلب کنند - به صورت یک‌جانبه و با نگاه ملی‌گرایانه به تبیین تاریخ جرگه‌ها پرداخته و در گزارش‌های تاریخی خود «واژه ملی» را درمورد جرگه‌ها به کار بسته است. وی به عملکرد شاه امان‌الله در برگزاری جرگه بزرگ ملی در سال ۱۳۰۱ش در جلال‌آباد متوسل می‌شود و آن را نمودی بر کارکرد ملی جرگه‌ها می‌داند. در نگاه وی، امان‌الله‌خان با هدف تصویب نهایی قوانین موضوعه‌اش متوجه جرگه‌های ملی و سنتی مملکت شد و خواست اولین قانون اساسی مملکت را با قوانین فرعی دیگر به تصویب لویه جرگه برساند. لذا، اولین «لویه‌جرگه ملی» را - که مرکب از اعضای شورای دولت، نمایندگان ملت از کابل و بعضی جاهای نزدیک اطراف کابل و اعضای حکومت بود - در زمستان ۱۳۰۱ش در شهر جلال‌آباد دایر کرد و قانون اساسی و یک تعداد قوانین و نظام‌نامه‌ها را به تصویب رساند (همان: ۱۳۷۶: ۱/ ۳۷۲). این در حالی است که جرگه‌ها سنت قبیله‌ای پشتون‌های افغانستان بوده و دیگر اقوام و ملیت‌ها احساس مشترک ملی و هم‌بستگی اجتماعی با آنان را نداشته‌اند.^۵ با این حال، هیچ‌گاه مورخان به این مسئله به منزله یک معضل سیاسی و اجتماعی توجه نکرده‌اند، در حالی که سیاست تحمیل و واداشتن دیگر اقوام ساکن کشور مبنی بر پذیرش این نهاد سنتی، تنها گزینه‌ای است که شاهان معاصر افغانستان از آن بهره برده‌اند.

تاریخ‌نگاری چپ‌گرا

تاریخ‌نگاری چپ با تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۹۶۵م شکل گرفت و نشریات حزب به‌طور رسمی، ضمن تبیین و تشریح مسائل سیاسی و ایدئولوژیک دربارهٔ پیشینهٔ شکل‌گیری حزب نیز سخن رانده‌اند. به‌تدریج، مطالب نشریه‌هایی مانند خلق و پرچم و ... دست‌مایهٔ نگارش کتاب‌هایی شد که رنگ‌وبوی تاریخی داشت. این روند با فراز و نشیب‌هایی ادامه داشت. موج اصلی تاریخ‌نگاری جریان چپ به دهه‌های بعد و به‌طور مشخص به سال‌های پس از اشغال روس‌ها در قوس ۱۳۵۸ برمی‌گردد (تنویر، ۱۳۷۹: ۳۶۵). مورخان و نویسندگان چپ بر اساس آنچه در نگرش تاریخ‌نگرانهٔ ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم می‌آمد، تاریخ افغانستان را نیز تحلیل کردند و تمام مراحل تاریخی مدنظر مارکس و از آن جمله، جامعهٔ اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سرانجام، کمونیسم را در نوشته‌های تاریخی خود به‌کار بسته‌اند. «نگاه به تاریخ جز از منظری حزبی و ایدئولوژیک میسر نخواهد شد و قضاوت دربارهٔ افراد و رویدادهای تاریخی در چنین چارچوبی است که بهتر نمایان خواهد شد» (شفایی، ۱۳۹۳: ۲۰۷). این مسئله آشکارا بر این موضع پافشاری می‌کرد که در این مسیر، واقعیت‌های تاریخی قربانی مصلحت‌گرایی حزبی خواهد شد. با وجود چنین بینش مورخان چپ نگاه معرفتی و دیالکتیک نسبت به لویه جرگه‌ها دارند و با اغراق تمام برگزاری جرگه‌ها را نمادی از مردم‌سالاری و آزادی در کشور می‌دانند.

مردم افغانستان در طول تاریخ با شکوه خود که مملو از مبارزات حماسه‌آفرین است، همیشه سعی نموده‌اند تا به‌منظور تنظیم حیات اجتماعی و سیاسی در قضایای مهم حیاتی، زمینه را برای تشکیل سازمان‌های اجتماعی مساعد سازند و به این ترتیب از نظریات و آرای اکثریت بزرگ جامعه استفاده به‌عمل آرند. روی این اصل مهم است که این اجتماعات در حیات اجتماعی مردم به‌شکل سستی به‌عنوان یک پدیدهٔ باارزش اجتماعی در تنظیم حیات اجتماعی عرض وجود نموده است و به همین سبب است که وجود جرگه‌های محلی نه‌تنها هستهٔ تشکیل اجتماعی را در سطح محل تشکیل داده است؛ بلکه برحسب ضرورت زمان در جهت حل مسائل مهم حیات ملی اکثراً نقش بزرگ تاریخی را ایفا نموده است. اندیشهٔ ایجاد چنین سازمان‌های اجتماعی (جرگه‌ها) از دوران پیکارهای قهرمانانهٔ رهایی‌بخش آبا و

اجداد ما علیه استعمار و امپریالیزم و به‌خاطر آزادی و استقلال افغانستان سرچشمه گرفته و مردم کشور ما در پرتو همچو جرگه‌ها در طول تاریخ مبارزات سیاسی خود به دشمن میهن ما جواب دندان‌شکن دادند و می‌دهند. اکنون که ما در راه تشکیل جبهه ملی پدر وطن به‌منظور تأمین وحدت و هم‌بستگی کلیه نیروهای ملی و وطن‌پرست و در جهت مبارزه با ضدانقلاب و به‌خاطر شکوفایی افغانستان وطن‌گرامی خود قرار دادیم تشکیل این جبهه به‌مثابه تکیه‌گاه استوار نظام انقلابی در افغانستان در شرایط کنونی جامعه ما یقیناً پاسخی قاطع و دندان‌شکنی به نیروهای سیاه و ضدانقلاب خواهد بود ... (مهربان، ۱۳۶۱: ۳).

در گزارش دیگری می‌خوانیم:

لویه‌جرگه افغانستان که در ممالک دیگر به‌نام مجلس مؤسسان وجود دارد به‌شکل دموکراتیک آن از قرن‌ها به این‌سو در کشور ما وجود داشته و بر مسائل ملی رسیدگی نموده و می‌نماید. مجلس مؤسسان در هر یک موعده موقت و صرف برای تدوین و تصاویر قوانین اساسی اجتماع نموده، تصمیم اتخاذ می‌نمایند، در حالی که لویه‌جرگه‌ها در کشور ما در اوقات بحرانی و خطیر همیشه به دعوت شورای ملی یا زمامداری دولت اجتماع نموده و مسائل مهم حیاتی را فیصله و خط‌مشی حکومت را در هر حال و هر وقت تعیین نموده که از این لحاظ نسبت به مجالس مؤسسان دنیای دیگر تفوق دارد. گذشته از آن لویه‌جرگه در افغانستان ممثل مستقیم دموکراسی بوده و در آن هر فردی که به سن قانونی رسیده باشد حق رأی و اظهار عقیده را دارد. ناگفته نباید گذاشت که تعداد نمایندگان لویه‌جرگه نسبت به شورای ملی و اعیان زیادتر بوده و زنان حق اشتراک را در آن همدوش مردان دارا می‌باشند ... (سرمد، ۱۳۶۶: ۷).

مورخان چپ درمورد اهداف، انگیزه‌ها و فلسفه وجودی جرگه‌ها بدین باورند که: ...سیاست غیرعادلانه و ضد ملی رژیم سلطنتی مطلقه و عکس‌العمل‌های مشهود تمام طبقات مردم افغانستان خصوصاً روشنفکران مرفعی و تحولات روزافزون جهان، انکشاف حیات اجتماعی و ظهور جنبش‌ها و نهضت‌های ملی و دموکراتیک در ماورای افغانستان، در این کشور محاط به خشکه و منزوی و بی‌تأثیر نبود. استبداد فئودالی، تظلم اربابان قدرت و اختناق دستگاه حاکم سیاسی کشور ما برعکس زمینه را برای نمو و رشد اندیشه‌های آزادی‌خواهی و نهضت طلبی هرچه

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

بیشتر آماده می‌ساخت. بدین لحاظ دولت به منظور حفظ بقای خود و کسب رضایت مردم و امکان برابری زمینه برای فعالیت‌های دموکراتیک و اهدای حیات دموکراسی اقدام به تجدیدنظر بر قانون اساسی کشور نمود ... (مهربان، ۱۳۶۱: ۱۵۴).

درخصوص جایگاه و شأن جرگه‌ها، موقف احزاب و سازمان‌های چپی را چنین

می‌نویسد:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از همان آغاز مبارزات پیگیر و خستگی‌ناپذیر طبقاتی خود، زمینه‌های نجات توده‌ها را از قید استثمار فئودالی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی فراهم آورد که انجام به موقع این رسالت بزرگ تاریخی نخست از همه محتاج تشکل وسیع و گسترده همه نیروهای ملی و وطن‌پرست بود. به همین منظور است که وجود جرگه‌های محلی که نه تنها هسته تشکل اجتماعی در سطح محل آن است؛ بلکه برحسب ضرورت زمان در جهت حل مسائل مهم حیات ملی اکثراً نقش بزرگ تاریخی را نیز ایفا نموده و مورد توجه حزب و دولت ما قرار گرفت و اکنون این جرگه‌ها با کسب محتوای انقلابی عملاً در خدمت وطن، انقلاب و مردم قرار گرفته و ساحه فعالیت آن روز تا روز گسترش می‌یابد که تدبیر کنفرانس مقدماتی جبهه ملی پدر وطن و جرگه سران قومی و شخصیت‌های اجتماعی ادامه‌دهنده این سنت دیرینه ماست و این جرگه‌ها عملاً در تنظیم هرچه بهتری حیات سیاسی و اجتماعی کشور خودآگاهانه سهم می‌گیرند (بیانیه‌ها و اسناد لویه جرگه، ۱۳۶۴: ۳).

بر این اساس چپی‌های وابسته به مسکو در دوره خود مجلس لویه جرگه را برگزار

کردند.

کنگره مؤسس جبهه ملی پدر وطن من حیث لوی جرگه ملی و تاریخی در شرایط کنونی جامعه ما که کار تدارک آن، توسط گروه عالی تدارک کنگره منتخب کنفرانس نیروهای ملی و وطن‌پرست مورخ ۶ جدی ۱۳۵۹ انجام شده بود، به تاریخ ۲۵ جوزای / خرداد ۱۳۶۰ به اشتراک ۹۵۰ نماینده از حزب سازمان‌های اجتماعی و نیروهای ملی و وطن‌پرست اقوام قبایل و شخصیت‌های ملی و اجتماعی در امارت قصر سلام خانه به بیانیه ببرک کارمل منشی عمومی کمیته

مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و صدور هیئت‌رئیسۀ شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان رسماً افتتاح گردید (همان: ۵).

چپی‌های افغانستان با وجود دشمنی و مخالفت شدید که با سران اقوام، ملاکان و روحانیون داشته‌اند، نقش آن‌ها را در لویه جرگه‌ها معتبر و حضور آن‌ها را الزامی دانسته‌اند:

نه تنها مسائل اجتماعی معمولاً رویدادهای قضائی جامعه نیز از طریق همین جرگه‌ها حل می‌گردد و تمام جزایهای محاکماتی در حضور همین جرگه‌ها که توسط خوانین، ملاکان، بزرگان و ملایان دایر می‌شود، تعیین و تثبیت می‌گردد. در مسائل قضائی، علاوه بر فقها و ملایان، اشخاص مجرب جامعه نیز شرکت می‌کنند. جرگه عموماً به درخواست خوانین تشکیل می‌شود؛ لیکن در بعضی از اقوام ساکن افغانستان جرگه می‌تواند به درخواست هر یک از اعضای جرگه که واجد شرایط عضویت در آن باشد بر موضوع مهمی تشکیل و دایر شود... (مهربان، ۱۳۶۱: ۴).

مورخان چپ حتی هدف از برگزاری جرگه‌ها را رفتن به دموکراسی دانسته و بدین باورند که:

بازگشت به جرگه‌ها بازگشت به دموکراسی و به خودگردانی مردم است؛ لیکن چنین برگشت نمی‌تواند محض برگشت ساده به گذشته باشد. روی آوردن به جانب انواع جرگه جهت حل چالش‌های کنونی کاملاً ضروری بود. انتقال قدرت دولتی به مردم به هدف اساسی و از وظایف عمده انقلاب بوده و خواهد بود. کلمات مردم و انقلاب دو رخ یک سکه‌اند این کلمات خیلی ساده‌اند؛ لیکن معنی نهایت مهم در آن‌ها نهفته است انقلاب بدون توده‌های وسیع مردم بی‌روح بوده و توده‌ها بدون انقلاب ناتوان‌اند. ارگان‌های نوین حاکمیت دولتی در محلات و جرگه‌های محلی عبارت از وحدت اهداف و وظایف انقلاب با ارگان‌های دیرینه مردم با آرزوها و امیدهای آنان درمورد حاکمیت خودشان می‌باشد. این کار تجدید و احیای آن سنت‌ها با حاکمیت مردمی خودشان می‌باشد. نقش و اهمیت شوراهای محلی درست در آن است که انقلاب از طریق این شورا بار دیگر حاکمیت و قدرت را به دست خود مردم که متعلق به آنان است برمی‌گرداند. انقلاب ضمن توجه به خصلت تاریخی، دموکراتیک و سنت جرگه‌ها، پایه‌های حاکمیت دولتی را تشکیل داده و اصل فعالیت جرگه‌ها را در سراسر کشور گسترش می‌دهد. سیستم جرگه‌ها

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

از قریه‌ها تا لویه جرگه انکشاف می‌کنند. انقلاب ثور شوراهاى محلی را که زمانى مخصوص جرگه‌هاى قومى بودند تا سطح ارگان‌هاى اجرائى دولتى ارتقا بخشیده فعالیت دائمى ارگان‌هاى نوین حاکمیت انقلابى مردم را تشکیل می‌دهد (اسناد کمیته مرکزی، ۱۳۶۳: ۱۲).

به نظر می‌رسد که مورخان چپ لویه جرگه را در چارچوب ایدئولوژی مارکسیستی به صورت دیالکتیک بررسی کرده و با تمام توان سعی کرده‌اند تا به نحوی از این سنت قبیله‌ای بهترین استفاده را در جهت جذب توده‌ها ببرند و در موارد محدود به آسیب‌شناسی پرداخته‌اند:

قرن‌ها قبل طوری که دیده شده، مردم جرگه‌ها را به راه انداخته و در آن موسفیدان و اشخاصی که با رسوخ بودند، انتخاب می‌شدند؛ لیکن مردم افغانستان تاکنون هیچ‌گاه جرگه‌ها را به‌عنوان ارگان‌هاى دائمى قدرت دولتى خود انتخاب نکرده بودند. برای نخستین بار است که این امر نه تنها احیا شده و تحکیم رسم و رواج‌ها و سنت‌ها است؛ بلکه رشد و انکشاف بعدی آن‌ها را در شرایط نوین و معاصر مساعد می‌سازد. حزب ضمن توجه به حاکمیت سنت‌هاى مردمی، یعنی توجه شوراها را به شکل سنتی آن با محتوای نوین و امروزی آن مشحون می‌سازد. در طی صدها سال مردم مجبور بودند که از فیصله‌ها و حق موجودیت خویش و ارگان‌هاى حاکمیت مردمی با دشواری‌هاى زیاد حفاظت نمایند (اسناد جرگه، ۱۳۶۴: ۶).

یکی از مواردی که مورخان چپ بدان اشاره کردند و با توجه به ساختارها و بافت جامعه قبیله بعید به نظر می‌رسد که چنین باشد، اشتراک بانوان در جرگه‌هاست: یکی از خصوصیات بارز این جرگه همانا اشتراک زنان در پهلوی مردان است که این خود نشان می‌دهد که زنان در جامعه آریانای قدیم با مردان مساویانه در حل مسائل ملی سهم می‌گرفتند، گویا اختلاف زن و مرد در تنظیم و بهبود حیات اجتماعی وجود نداشت (اسناد کمیته مرکزی، ۱۳۶۳: ۸).

در حالی که هیچ‌گونه مصداقی که بیانگر این واقعیت باشد، یادآور نمی‌شوند و مطالعات انجام‌شده در این خصوص نشان می‌دهد که چنین روایتی مبنی بر حضور زنان در جرگه‌ها باشد، دیده نشده است. در واقع، در نوشتارهای تاریخی این جریان،

خواه‌وناخواه واقعیات و تحریفات به‌هم‌آمیخته هستند و گاه روایت‌های مختلف از رویدادی واحد وجود دارد.

تاریخ‌نگاری اسلام‌گرا

جریان اسلام‌گرا از جمله مکاتبی است که دوره معاصر فضای سیاسی کشور افغانستان را تحت تأثیر قرار داده است. شکل‌گیری جریان اسلام‌گرا به نیمه دوم قرن بیستم و به زمانی برمی‌گردد که جمال در ۱۹۵۵م طی سفری رسمی وارد کابل شد و باب همکاری‌های فرهنگی بین مصر و افغانستان را گشود. به‌دنبال آن شماری از جوانان افغان برای ادامه تحصیلات تکمیلی به مصر فرستاده شدند، پس از بازگشت آن‌ها در سال ۱۹۵۸م این دانشجویان که دانش‌آموخته‌های دانشگاه الازهر مصر بودند، در رواج این سنت تاریخ‌نگاری سهم عمده ایفا کردند (شفایی، ۱۳۹۳: ۲۷۹). نخستین فعالیت‌های سازمانی آنان در دانشکده شرعیات (الهیات) دانشگاه کابل پدیدار شد؛ زیرا آن‌ها در دوران تحصیل متأثر از اندیشه‌های بانی و پیش‌گامان نهضت اخوان‌المسلمین مصر چون حسن‌بنا، سیدقطب، محمد قطب و عبدالقادر عوده شده بودند. به گفته نبی عظیم:

آن‌ها پلان و نقشه دوباره اسلام را در کشوری که به‌سوی بی‌دینی و الحاد رهبری می‌شد، بررسی نمودند و تعهد سپردند تا این کشور در آینده نیز اسلامی باقی بماند. آن‌ها اصول و موازین دولت را که به‌زعم آن‌ها از شریعت و اساسات مذهبی صدر اسلام تخطی نموده، مورد انتقاد قرار می‌دادند. در نظر آن‌ها برداشتن حجاب زنان، یکجا بودن پسران و دختران در پوهنتون (دانشگاه) در یک کلاس، اشاعه افکار کمونیستی در بین جوانان و روشنفکران کشور همه و همه بدعت تلقی می‌گردید (۱۳۷۶: ۲۷۰).

جریان اسلام‌گرا با چنین نگرشی به اوضاع فکری - اجتماعی کشور خیلی شتاب‌زده به‌صورت واکنشی در مقابل موجی از اندیشه‌های چپی وابسته به مسکو و با استفاده از فضای باز سیاسی، اقدام به تأسیس احزاب و سازمان‌های سیاسی کرد. ماهیت کمونیستی رژیم کابل و حضور نیروی‌های نظامی اتحاد جماهیر شوروی توجه جریان‌های اسلامی، در جهان اسلام را به‌خود جلب کرد و این امر سبب رشد سریع

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

احزاب اسلامی وابسته به اندیشهٔ اخوانی شد. علاوه بر جریان اخوانی‌ها، جریان‌های سنتی اسلامی که زیادتر گرایش به تصوف داشتند، در فضای سیاسی کشور پدیدار شدند. هم‌زمان با آن تاریخ‌نگاری جریان اسلام‌گرا با محتوای زندگی‌نامه‌های رهبران دینی و سیاسی جهان اسلام و سران جهاد افغانستان پدیدار شد. از ویژگی‌های برجستهٔ این جریان، دفاع از ارزش‌های اسلامی، دفاع از سرزمین‌های اسلامی، روایات جهاد و مقاومت مسلحانه، تعصب و تندروی بود که پس از تجاوز شوروی به افغانستان و حاکمیت دولت مارکسیستی به کشور وارد شدند (تنویر، ۱۳۷۹: ۳۹۶). صرف‌نظر از تفاوت‌های جزئی در بینش و روش جریان اسلام‌گرا در تاریخ‌نگاری افغانستان در دوران معاصر، تمامی احزاب و گروه‌های جهادی در گزارش داده‌های تاریخی دارای مؤلفه‌های مشترک هستند و اهدافی را که آورده می‌شود در تاریخ‌نگاری خویش دنبال می‌کنند: اسلام به‌منزلهٔ راه‌حل مبارزه، رهبری دینی، استبداد و استعمارستیزی، مسجدمحوری و احساس هم‌بستگی با سایر فرق مذهبی و ملل مسلمان و جنبش‌های اسلامی و تلاش برای اتحاد اسلامی و پیوستگی منافع ملی و آرمان‌های دینی (حقوق‌شناس، ۱۳۶۶: ۲۲۴). در این خصوص از تأثیر انقلاب اسلامی ایران نیز نباید غفلت ورزید. چنان‌که جاوید می‌آورد:

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شکست فاحش ابرقدرت امریکا در منطقه، ملت مسلمان افغانستان روح تازه‌ای یافتند و انقلاب افغانستان سراسر و فراگیر شد؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران این نکته را عملاً به اثبات رسانید که علی‌رغم همهٔ تبلیغات زهرآگین و تلاش‌های توطئه‌آمیز اجانب، اسلام به‌عنوان یک مکتب مترقی و پیشرو می‌تواند توده‌های میلیونی را علیه استعمار و استبداد بسیج و روح ایثار و فداکاری و خودگذری را در عمق پیروان خود بیدار کند (۱۳۶۴: ۷۳). نگاه مورخان جریان اسلام‌گرا در خصوص لویه جرگه‌ها، کاربردی و توصیفی است. عمده‌ترین تفاوت که میان گزارش‌های جریان اسلام‌گرا و دیگر جریان‌های تاریخ‌نگاری وجود دارد و قابل‌تأمل است، ایدئولوژیک کردن گزارش‌ها و بار ارزشی دادن بدان‌ها و استفاده از ادبیات مذهبی در گزارش لویه جرگه‌هاست:

اینک در مقابل سلطهٔ کمونیسم و تجاوز روس‌ها جهاد مجاهدین شجاع افغانستان جهان را متعجب ساخته است که شمه‌ای از این جهاد مقدس و حماسه‌آفرین

مردمان را به صورت فشرده ذکر خواهیم کرد. با وصف آنکه بحث ما در مورد جرگه است، اما نام افغانستان هر جا که می‌آید، جهاد مقدس مردم ما نیز در خاطره‌ها تداعی می‌شود. مردم ما در سر ویرانه‌های خود خون پاک خود را می‌ریزند و از وطن خود دفاع می‌کنند. مردم افغانستان دارای بعضی خصوصیات و رسوم قیمت‌دار ملی بوده‌اند و هستند که در میان سائر جوامع بشری مختص به خود مردم این کشور می‌باشد و از رسوم و عادات نهایت مفید و باارزش مردم ما محسوب می‌گردد. یکی از این رسوم ارزشمند جرگه‌های قومی و ملی می‌باشد که چه در مواقع عادی زندگی و چه در موارد مهم ملی مردم دورهم جمع شده و در مسائل عمومی بحث و مذاکره کرده‌اند و تمام مردم افغانستان بدون در نظر داشت کدام قوم، گروه و قبیله خاص، این سنت بزرگ ملی را تا حال حفظ کرده‌اند (فیض‌زاد، ۱۳۶۸: ۸).

یا در روایتی دیگر می‌خوانیم:

در آستانه شدت جنگ‌های اول افغان و انگلیس، مردم از هر گوشه و کنار جمع شده بودند. رهبران جهاد در داخل شهر کابل فعالیت داشته و گاه در یک خانه و گاهی در خانه دیگر جلسه دایر می‌کردند و ارتباطشان با مردم بیرون شهر کابل برقرار بود. رهبران جهاد همه کارها را با مشورت و در کمال صداقت انجام می‌دادند. در جلسه شب اول سردار محمدزمان خان برادرزاده دوست‌محمدخان را به نام نواب به حیث رئیس تعیین کردند و نایب امین‌الله خان لوگری را به حیث نایب او انتخاب کردند. در همین جلسه تمام سران مجاهدین سردار محمداکبرخان جوان ۲۴ ساله را به حیث رهبر سیاسی و نظامی خود انتخاب کردند و کسی اعتراض نکرد که این شخص تا حال در کجا بود. او که تازه از بخارا آمده بود، بلادرنگ در صف رهبران پیوست. این است راز موفقیت برای کسانی که عهده‌دار مقام زعامت و رهبری می‌باشند. هر وقت مسائل عمومی و مهمی پیش آمده و مردم ضرورت شدید احساس کردند، اقدام به مشورت و تدویر جرگه‌ها کرده، بالأخره راهی را پیدا کردند که منفعت عمومی و حفظ آبروی ملی را در پی داشت. در این جرگه هم طوری که دیده می‌شود، نه یک حکومت مقتدر وجود داشت و نه قدرتی که بالای رهبران جهاد اثر وارد کند. تنها اراده مردم و سران جهاد بود که کارها را

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار
سرب‌راه می‌کرد و نتیجه مشورت و مذاکره بود که کارها به موفقیت انجام می‌یافت
(تنویر، ۱۳۷۹: ۵۶).

همچنین، در مورد انتخاب افراد و اعضای جرگه نگاه این جریان چنین است «در
گذشته در جرگه‌ها که شرح آن‌ها خواهد آمد، مردمانی اشتراک می‌کردند که مربوط به
جامعه و محیط خود بوده از دردها، مشکلات، مسائل مردم آگاه و انسان‌های خیراندیش
و دلسوز بودند» (فیض‌زاد، ۱۳۶۸: ۵) یا گزارشی را از جرگه شهر غزنه یادآور می‌شوند
که مورخان بزرگ افغان بدان اشاره نکرده‌اند.

جرگه سال ۳۶۶ هـ. ق. مطابق ۹۷۷ م. شهر غزنی: این جرگه بزرگ و تاریخی در
شهر باستانی غزنی بنا بر ضرورت و لزوم دید ارکان دولت و سران سپاه منعقد
گردید و در نتیجه آن ناصرالدین سبکتگین شخص لایق و کاردان به حیث پادشاه
انتخاب شد. این شخص مؤسس سلطنت غزنویان و مصدر کارهای مهم در تاریخ
افغانستان گردیده است. مورخین هرکدام به نوبت خود آمدند. البتکین به غزنی و
وقوع این حادثه تاریخی را به رشته تحریر درآورده‌اند. در اثر پراکندگی اوضاع
مملکت ارکان دولت و سران سپاه تصمیم گرفتند تا شخص لایقی را به حیث
پادشاه انتخاب کنند تا مهمات مملکت‌داری و امور جهاد را سرسامان بدهد. همان
بود که در سال ۳۶۶ هـ. ق. در شهر تاریخی غزنی جرگه‌ای را دایر و پس از غور و
مذاکره در اطراف امور مملکت، سبکتگین غلام آزاد کرده و داماد البتکین را که
شخصی بالیاقت و کفایت بود و از هر نگاه مورد اعتماد سران مملکت بود به حیث
پادشاه انتخاب کردند. این شخص دلاور باتدبیر و کاردان، مؤسس دولت مشهور
غزنوی است که خود او و بعد از او محمود پسرش خدمات شایانی در ترویج
دیانت و فرهنگ اسلامی انجام دادند. در اثر مشورت و مذاکره این جرگه،
سبکتگین که تا آن وقت در جمله ارکان درجه اول نبود به پادشاهی برگزیده شد
(همان: ۲۶).

در حالی که گفتن اسم جرگه در این دوره از تاریخ گزافه‌ای بیش نیست و آنچه از
رویکرد رایج به دست می‌آید، خلاف آن چیزی است که در منابع عام تاریخی بدان
پرداخته شده است.

آسیب‌شناسی جرگه‌ها از منظر جریان‌های تاریخ‌نگاری

لویه جرگه در فصل ششم، ماده ۱۱۰ قانون اساسی افغانستان «عالی‌ترین مظهر اراده مردم» معرفی شده است (قانون اساسی، ۱۳۸۲، ماده: ۵۵)؛ اما جریان‌های سه‌گانه (ملی‌گرا، چپ‌گرا و اسلام‌گرا) در ضمن اینکه جرگه را پدیده‌ای تاریخی می‌دانند و جایگاه ارزشی برایش قائل شده‌اند، نقدها و آسیب‌های را نیز به صورت موردی مطرح کرده‌اند که در این بخش بدان پرداخته شده است. مجیب رحمان رحیمی، نویسنده وابسته به جریان جهاد و مقاومت، لویه جرگه را پدیده تازه، پسااستعماری و اختراع نظام‌های سیاسی در حیات کشور می‌داند و آن را بیشتر به مثابه ابزار قدرت برای توجیه سیاست‌های رسمی نام می‌برد و مدعی است که حکومت‌ها برای ایجاد «هژمونی» با استفاده از نهادهای جامعه مدنی و ابزار ایدئولوژیک چون نویسندگان، نهادها، رسانه‌ها، مدارس، نصاب (برنامه) درسی، مساجد و ... تلاش می‌کنند دیدگاه‌ها، برداشت‌ها، ابزارها و روش‌های اعمال سلطه و نفوذ را به صورت منسجم و قانع‌کننده ارائه کنند تا از یکسو مفاهیم مورد نظر قدرت در ذهن افراد جامعه تهنشین شود و از سوی دیگر زمینه حکومت کردن و تداوم حکومت و اعمال سلطه بر افراد بدون توسل به خشونت فراهم شود. با استفاده از این روش، حکومت یا گروه حاکم، در مواردی با اعمال سلطه و فشار و در مواردی با استفاده از «قدرت نرم» افراد جامعه یا «اتباع» را به پذیرفتن ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود ترغیب می‌کند. این رویکرد در بسیاری موارد با برقراری «هژمونی» و «استیلا»، نیروهای آزادی‌خواه و دموکرات را از تحقق اهداف و آرمان‌های آزادی‌خواهانه‌شان در جامعه بازمی‌دارد (رحیمی، ۱۳۷۹: ۱۴۸). همچنین، قیوم سجادی می‌نویسد: از نظر تاریخی لویه جرگه به منزله یکی از منابع مشروعیت‌ساز برای نظام‌های سیاسی در افغانستان بوده است که عمدتاً ناشی از عرف و سنت‌های پشتون بوده و از طریق اجتماع رؤسای اقوام، علما و متنفذان اجتماعی برای پادشاه وجه قانونی و شرعی ایجاد می‌کند. از زمان امان‌الله تا امروز شاهان در مسائل مهم، از جمله اعلام پادشاهی از این جرگه‌ها

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

استفاده کرده‌اند. جالب اینکه در بیشتر جرگه‌ها عالمان دینی با درنظر داشتن نقش اجتماعی و سیاسی دین و نهادهای دینی، حضور چشم‌گیر و فعال داشته‌اند و با توجه به ساختار و بافت درونی جرگه‌ها می‌توان به این واقعیت دست یافت که آنچه در افغانستان، به‌نام ملت مطرح می‌شود، عمدتاً به مفهوم ملت پشتون بوده و دیگر اقوام و ملیت‌ها احساس مشترک ملی و هم‌بستگی اجتماعی با آنان نداشته‌اند؛ اما متأسفانه هیچ‌گاه این امر به‌منزله یک معضل یا مسئله سیاسی و اجتماعی مورد توجه دارندگان قدرت نبوده و برای آن چاره‌جویی صورت نگرفته است. سیاست تحمیل و داشتن دیگر اقوام ساکن در کشور مبنی بر پذیرش این نهاد سنتی تنها گزینه‌ای است که شاهان از آن بهره برده‌اند (سجادی، ۱۳۹۵: ۱۵۵). ابوذر پیرزاده غزنوی یکی از مورخان مطرح جریان اسلام‌گرا نوشته است:

از اقدامات بزرگ اصلاحی و سیاسی دوران زمامداری محمد داوود، یکی هم تشکیل لویه جرگه و تصویب قانون اساسی سال ۱۳۵۵ شمسی ۱۹۷۷ میلادی رژیم او می‌باشد. به گمان اغلب، محمد داوود می‌خواسته است با برگزاری این لویه‌جرگه فرمایشی و تصویب قانون اساسی موردنظر خویش، به وعده‌های داده‌شده گذشته‌اش در بیانیه خطاب به مردم عمل نماید. علاوه بر این، او از این طریق هدف دیگری دنبال می‌کرده و آن قانونیت بخشیدن به رژیم جمهوری غیرقانونی و کودتایی ۲۶ سرطان و فراهم نمودن زمینه برای دوام و استمرار آن دولت در آینده بوده است (غزنوی، ۱۳۹۳: ۱۵۷).

این در حالی است که تحمیل سیاسی و اجتماعی نه‌تنها در جهت نفع عمومی نیست؛ بلکه خود عامل ویرانگر ذهنیت جمعی و هم‌بستگی ملی بوده و روند ملت‌سازی را با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌سازد (مسیح ارزگانی، ۱۳۹۰: ۴۰ - ۴۳). انتخابات نمایندگان در این مجلس (لویه جرگه) مثل سایر انتخابات محمد داوود بیشتر به میل خودش و یا معرفی دارودسته‌اش بود و هرکه را لازم و مصلحت می‌دیدند، انتخاب می‌کردند (حق‌شناس، ۱۳۶۶: ۲۷۲). در مجموع، لویه جرگه به‌منزله نهاد سنتی مشروعیت‌ساز، نتوانست نقش

فراگیر و ملی را ایفا کند. نقش این نهاد سنتی به بخشی از جامعه افغانستان (جامعه پشتون) محدود بوده و در میان سایر اقوام کشور این نهاد دارای جایگاه قانونی نبوده است. در قانون اساسی جدید (۱۳۸۲) تلاش صورت گرفت تا لویه جرگه به منزله یک نهاد سنتی در متن قانون تنظیم و تعریف شده برخوردار شود و از نظر حقوقی در حد یکی از نهادهای قانونی اثرگذار و دارای جایگاه برتر حقوقی شناسایی شود. هر چند که این جرگه با آنچه در سنت و رسوم پشتون‌ها از آن برداشت می‌شود، متفاوت است. این جرگه یک نهاد حقوقی است که ارکان، اجزا و صلاحیت‌های آن کاملاً تعریف شده و معین است (سجاد، ۱۳۹۵: ۱۵۷). این لویه جرگه فرمایشی ابتدا به ریاست موقت شخصی به نام عبدالحکیم حقانی، یکی از قضات متقاعد سابقه در کابل آغاز کرد و بعد عزیزالله واصفی به حیث رئیس آن تعیین شد. از همه بیشتر، صحنه مضحک و دراماتیک انتخاب رئیس‌جمهور بود که در همین لویه جرگه به سر رسید. مطابق پلان مخفی قبلی در این جلسه یک عضو زن گفت: رهبر ملی محمد داوود خود را کاندید این عهده (ریاست جمهوری) کند (عطایی، ۱۳۸۳: ۳۸۹)، در حالی که در لویه جرگه‌های سنتی، رژیم‌های وقت از عنوان لویه جرگه برای کسب مشروعیت و اقتدار برای خود، استفاده می‌کردند و گاهی طرح‌ها و اهداف خود را از این طریق به کرسی می‌نشانند و کاملاً بر اساس میل و ذوق پادشاه برگزار می‌شد (اصولی، ۱۳۹۵: ۱۳). با وجود بهره‌مندی جریان حاکم از مشروعیت سنتی، برخی از حاکمان مانند شاه امان، نادرشاه و محمدظاهرشاه برای تقویت مشروعیتشان به سنت جرگه که از سنت‌های کهن میان قبایل پشتون‌هاست، روی آوردند و با گردآوردن سران طوایف از مناطق مختلف افغانستان به‌ویژه از مناطق جنوبی پشتون‌نشین مجلس بزرگی را برگزار می‌کردند تا این اجتماع به نمایندگی از مردم افغانستان بر مشروعیت اصل حکومت و تصمیم‌های کلان آن صحنه بگذارد. به‌طور کلی، می‌توان گفت که لویه جرگه مجرای است که مشروعیت سنتی از قبل آن به نظامی منتسب می‌شود و البته که این موضوع مختص جریان سلطنت نیست

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار
(شفاهی، ۱۳۹۳: ۶۱). حسن شرق یکی از اعضای وابسته به جریان چپ
می‌نویسد

لویه‌جرگه سال ۱۳۵۵ هـ ش که اعضای آن از طرف همین دسته (گروهی
که از اعضای رهبری حزب انقلاب ملی به شمول وحید عبدالله که با
حسن شرق خوب نبود) به‌نام انتخاب، انتصاب شده بودند، بزرگ‌ترین
لطمه را در پیکر معنوی محمد داوود و نفوذش در میان مردم افغانستان
وارد آورده بود (شرق، ۱۳۷۰: ۱۳۳).

در افغانستان نظم سیاسی و حاکمیت همواره مبتنی بوده بر ترکیبی از
سیاست‌های شخصی، گروهی و اتحاد و سازش نخبگان که به‌وسیله
سازوکارهای سنتی از قبیل اجماع و قدرت‌گیری از طریق لویه جرگه کسب
مشروعیت می‌کرده است (صیقل، ۱۳۹۴: ۴۹) و درواقع، نقص و نارسایی این
مجمع و نهاد مشروعیت‌بخش نظام سیاسی در افغانستان و اصرار بر آن به‌منزله
یک سنت تاریخی، شکافها و تعارض‌های قومی و مذهبی را تشدید کرده و
حاکمیت را از دستیابی به مشروعیت فراگیر محروم ساخته است و با
مشکلات جدی روبه‌رو ساخته و شکاف‌های قومی را تشدید کرده است
(مشرقی، ۱۳۸۹: ۸۰). درحقیقت، اعضای آن‌هایی که در این جرگه‌ها دعوت
می‌شوند این امتیاز را برای علو مقام خود با حمایت خاموش حکومت و برای
غلبه بر دشمنان و مخالفان خود یا در بسیاری از موارد برای استفاده و اختناق
مزید طبقه ضعیف به‌کار می‌بردند. ناگفته نماند که لویه جرگه اصلاً یک پدیده
مربوط به اقوام پشتون بوده و در میان سایر اقوام افغانستان مثال آن دیده نشده
است (کشکی، ۱۳۶۵: ۳۳). درضمن، قلمرو صلاحیت و اختیارات لویه جرگه
هم مبهم و بسیار گسترده است و موضوعات بسیار مهم و حیاتی را شامل
می‌شد که از حیطة صلاحیت واقعی این جرگه‌ها بیرون بود. به‌طور نمونه،
تعیین رئیس‌جمهور برای مدت شش سال و هفت سال که در قانون اساسی
۱۳۵۵ خورشیدی و قانون اساسی ۱۳۶۶ خورشیدی به‌جای انتخاب مستقیم

مردم از طریق لویه جرگه در نظر گرفته شده است (دانش، ۱۳۸۹: ۹۶). گزارش لویه جرگه سال ۱۳۳۴ خورشیدی در دوره سلطنت محمدظاهر شاه:

در موقع انتخابات حسب تعامل معززین شهر در حدود ۱۰۰ نفر در مدرسه حبیبیه جمع شده‌اند تا چند نفر را برای حضور در لویه جرگه انتخاب کنند، نام‌های یک تعداد بزرگان در روی تخته‌سیاه تحریر شد، محمدهاشم مجددی نیز در آن محفل حاضر بود، با اصرار حاضرین نام او در تخته‌سیاه تحریر شد. در نتیجه، پنج نفر هر یک: «میر سید قاسم» «غلام محمد فرهاد»، «میرز محمدخان یفتلی»، «محمد قدیر ترکی» و «محمد هاشم مجددی» به‌عنوان نمایندگان شهر کابل انتخاب شدند (فیض‌زاد، ۱۳۶۸: ۲۰۹).

از آن‌هم بدتر اینکه پیش از انتخاب نایب‌رئیس مجلس، شخصی به‌نام عطا محمد توخی از کارمندان متقاعد نظام به‌منزله رئیس موقت تعیین شد. او که از این افتخار غیرمتوقع سرمست بود در بیان سپاس‌گزاری، خودش را خادم و سگ درگاه شاه خواند و مقام و منزلت جرگه را در انظار شنوندگان رادیو پایین آورد و چنین احساسی تولید کرد که مذاکرات بعدی نیز به همین اسلوب صورت گرفته است (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۲ / ۷۸۴). محمد داوود سعی کرد تا با راه‌اندازی لویه جرگه بتواند به نظام خود صبغه قانونی دهد و روش و عملکردهای سیاسی خود را اندکی به غرب متمایل گرداند. وی هم‌چنان وعده داده بود که قانون اساسی جدیدی نیز تدوین خواهد شد (تنویر، ۱۳۷۹: ۲۱۰). معمولاً در لویه جرگه‌ها از عنوان نمایندگان مردم بهره‌برداری سیاسی شده و هیچ‌گاه لویه جرگه‌ها منعکس‌کننده آرا و نظریات ملت و مردم افغانستان نبوده‌اند. حتی عضویت در لویه جرگه به انتصاب مستقیم شاه بوده است (سجادی، ۱۳۹۵: ۱۵۶). بعدها در عصر امان‌الله شاه لویه جرگه به ابزار پیشبرد برنامه‌های دولت تبدیل شد که هر وقت می‌خواست نمایندگان پر قدرت مناطق و اقوام مختلف کشور را فراخوان می‌داد و به‌دلخواه خود از آن‌ها تصویب می‌گرفت (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۲ / ۵۷۴).

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

نتیجه

نقش لویه جرگه‌ها با توجه به خاستگاه و سازوکار پیدایش آن، در مشروعیت بخشیدن نظام‌های سیاسی، تصویب هفت قانون اساسی از هشت قانون اساسی کشور و اختصاص فصل جداگانه در شش قانون اساسی حاکی از توان معنوی و جایگاه ویژه انجمن لویه جرگه در بین مردم بوده است. تا به امروز در قسمت‌های عمده کشور ساختارهای قبیله‌ای و ایلی حاکم است و با وجود حضور گسترده جامعه جهانی و فعالیت بیش از ده‌ها رسانه تصویری و صدها رسانه شنیداری و همچنان مردم استان‌های دوردست کشور و بیشتر قبایل به ارزش‌های سنتی نظر داشته و نگاه آنان به نهادهای مردم‌سالاری و دموکراتیک مملو از تردید است. با وجود آمریت لویی جرگه در پرتو سنت‌های مذکور، نگاه‌های سلبی و انتقادهای تند دگران‌دیشان افغانستانی که بیشتر آن‌ها از اقوام غیرپشتون کشورند، قابل تأمل است؛ زیرا مبنای استدلالی آن بیانگر محرومیت اقوام غیرپشتون از هرم قدرت و نقد نهادهای سنتی است که پیوسته هژمونی قدرت سیاسی را توجیهی عرفی، سنتی و حتی شرعی و جدی‌ترین نقدها را درخصوص جرگه‌ها و جایگاه و کارکرد آن‌ها مطرح می‌کنند. در نگاه ایشان تداوم جرگه‌ها با وجود نهادهای حقوقی و تعریف‌شده مدرن، در واقع، بازگشت به نهادهای سنتی است. برگزاری مکرر آن با وجود مجلس شورای ملی و سنا، تنها می‌تواند در تقویت حاکمیت سیاسی پشتون‌ها که همواره حاکمیت سیاسی را در اختیار داشته‌اند، مؤثر باشد و تداوم آن سبب هرچه بیشتر شدن شکاف‌های قومی و تشدید بحران در افغانستان می‌شود.

با این حال، جریان‌های تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان، جدای از نوع تفکر و باورهای خود، درخصوص جایگاه لویه جرگه‌ها اتفاق نظر دارند. در نگاه آن‌ها لویه جرگه‌ها در طول تاریخ و به‌خصوص در دوران معاصر مؤثرترین عنصر در حفظ استقلال افغانستان بوده و در مبارزه علیه خارجی‌ها و اشغالگران سهم عمده‌ای به عهده داشته‌اند. عملکرد لویه جرگه‌ها در برابر اشغال و تجاوز نیروهای خارجی پسندیده بوده است و در جنگ‌های افغان و انگلیس نقش مهمی داشته‌اند. مورخان، لویه جرگه‌ها را عامل وحدت و همدلی مردم افغانستان برشمرده‌اند که وقتی مسئله‌ای را حل‌وفصل

می‌کنند، همه اقوام مخالفت‌ها را کنار گذاشتند، بدان اهتمام می‌ورزند. از این حیث، لویه جرگه‌ها قضایای مهم و حیاتی کشور را زمانی که مسئله سرنوشت ملت در میان باشد رسیدگی می‌کنند و در نقطه‌ای متمرکز می‌سازند و راه‌حل آن را از طریق افکار و آرای عمومی جست‌وجو می‌کنند. از این نظر، لویه جرگه‌ها بهترین وسیله در رفع اختلافات درون قومی جامعه افغان است و بدین باورند که افغان‌ها مسائل ملی خود را از طریق جرگه‌های قومی و ملی - که یک سنت پرارزش و دیرینه جامعه است - حل می‌کنند. هر سه جریان، لویه جرگه‌ها را بزرگ‌ترین اجتماع تاریخی افغانستان دانسته و از آن به‌منزله «مجلس کبیر» مشورتی تعبیر کرده و آن را بزرگ‌ترین تجلی اراده مردم افغانستان قلمداد کرده‌اند؛ زیرا بسیاری از قوانین اساسی افغانستان چه در دوران شاهی مطلقه، چه دوره مشروطه، چه دوره جمهوری، چه دوره زمامداری چپی‌های وابسته به مسکو و چه در دوره حکومت‌داری مجاهدین و اسلام‌گراها، از دل لویه جرگه بیرون آمده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. Sabha

۲. Simathy

۳. محققان افغانی در تحقیقات خود به لویه جرگه‌های مهم در تاریخ افغانستان پرداخته‌اند؛ اما بررسی کارنامه و کارکرد آن‌ها خارج از مجال این نوشتار است.

۴. ولس: واژه مغولی است که به قبیله یا اتباع یک شاهزاده گفته می‌شود (انصاری، ۱۳۸۴: ۸۲). «ولس» هر یک از قبایل یا شاخه‌ای از یک قبیله است که ظاهراً مفهوم مشترک‌المنافع یا هم‌سو دارد. هر ولس چندین شاخه دارد که هر یک با رهبری بزرگی و در مجموع، تابع بزرگ (رئیس) ولس هستند و هر شاخه ولس باز هم با شاخه‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شود و همین کار بر اساس گسترش شاخه‌های ولس تکرار می‌شود تا آنکه به چندین خانواده محدود می‌شود. بزرگ یا رئیس یک ولس را «خان» گویند (الفنستون، ۱۳۷۶: ۱۶۴).

۵. «پخت»، «پخت»، «پخته»، «پخته» و «پختون - خوا» یک واژه هندی است که معنای کوه پاریسی را دارد (بیلیو، ۱۳۹۱: ۳۱). پختون یا پتان اسم قومی است که در نواحی کوهستانی زندگی می‌کردند. کلمات پشتو و پشتون که افغان‌ها بر زبان و قوم خود می‌گذارند تا سده هفتم تنها در محاوره زبانی بین مردم معمول بوده و در آثار کتبی به‌نظر نرسیده است. همچنین، کلمه پتان که بیشتر شکل هندی‌شده کلمه پستانه و جمع پشتون است. نتیجه اینکه پشتون‌ها خود را پشتون گفته‌اند. این در

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

حالی است که فارسی‌زبانان آن را افغان و هندیان پتان نامیده‌اند و هر سه کلمه از سده شانزدهم در کتابت راه یافته و به معنای واحد به‌کار رفته است. عرب‌ها، پشتون‌ها را سلیمانی گویند که وجه تسمیه آن معمولاً به محل سکونت اولی این قوم در کوه‌های سلیمان است (فرهنگ، ۱۳۹۰: ۱/ ۶۸). معمولاً پشتون‌ها بر اساس «پشتون والی» مسائل خود را حل و فصل می‌کردند. قانون عرفی پشتون والی ظاهراً مبتنی بر اصولی است که پیش از تأسیس یک حکومت شهری غلبه داشته است (الفنستون، ۱۳۷۶: ۱۶۹). پشتون والی مجموعه قوانینی است که زندگی مناطق پشتون‌نشین را سامان‌دهی می‌کند و از اعتقادات، آداب و رسوم ویژه تشکیل می‌شود. با استناد به این قانون خون‌خواهی یا انتقام‌گیری نزد پشتون‌ها امر رایج است. در عین حال، پشتون والی بر جوانمردی، مهمان‌نوازی، شجاعت و دفاع از شرف به‌ویژه دفاع از حیثیت زنان تأکید می‌ورزد (لويس، بی‌تا: ۲۴). پشتون والی از جنس اندیشه و ایدئولوژی نیست؛ بلکه از جنس سنت‌ها و هنجارهای جامعه پشتون‌هاست که طالبان متعلق به این جامعه‌اند؛ اما پشتون والی در عین حال که اندیشه نیست به اندیشه‌سازی کمک می‌کند. بنابراین، پشتون والی در عین ایدئولوژی نبودنش به گفته رواء (۱۳۶۹: ۲۸) در عرف پشتون‌ها هم مجموعه قوانین و هم ایدئولوژی است.

منابع

- اسناد کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (۱۳۶۳). کابل: مطبوعه دولتی.
- اصولی، زکریا (۱۳۹۴). ساختار و صلاحیت‌های لویه جرگه در قوانین اساسی افغانستان (۱۳۰۱ - ۱۳۸۲). کابل: سعید.
- الفنستون، مونت استوارت (۱۳۷۶). افغانان، جای، فرهنگ و نژاد (گزارش سلطنت کابل). ترجمه محمد آصف فکرت. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- انصاری، بشیر احمد (۱۳۸۴). ذهنیت قبیله‌ی دیواره فرا راه تدین و تمدن. کابل: مؤسسه خاور.
- بیلو، هنری والتر (۱۳۹۱). پژوهشی درباره قوم‌شناسی یا اتنوگرافی افغانستان. ترجمه عبدالخالق لعل‌زاد. کابل: سعید.
- بیان‌ها و اسناد لویه جرگه جمهوری افغانستان (۱۳۶۶). کابل: مطبوعه دولتی.
- تنویر، عبدالحلیم (۱۳۷۹). تاریخ و روزنامه‌نگاری در افغانستان. پیشاور: میوند.
- حق‌شناس، شیراحمد نصری (۱۳۶۶). دسائیس و جنایات روس‌ها در افغانستان. تهران: نشر نمایندگی حزب جمعیت اسلامی افغانستان.
- دانش، سرور (۱۳۸۹). حقوق اساسی افغانستان. کابل: مؤسسه تحصیلات عالی ابن‌سینا.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹

- روا، اولیور (۱۳۶۹). *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی*. ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم. مشهد: قدوس رضوی.
- امیری، علی (۱۳۸۹). *رساله شصت سال تاریخ‌نگاری در افغانستان*. کابل: به کمک بنیاد آرمان‌شهر.
- سهام، نصیر (۱۳۶۶). *نظر مختصری بر پیشینه لویه جرگه‌ها در میهن ما*. کابل: مطبوعه دولتی.
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۵). *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*. کابل: واژه.
- سرمند، نظر محمد (۱۳۶۶). *جرگه‌ها، شوراها و اداره حاکمیت*. کابل: اداره امور و ارگان‌های محلی شورای وزیران.
- شرق، محمدحسن (۱۳۷۰). *کریاس پوش‌های برهنه‌پا*. پیشاور: میوند.
- شفاهی، امان‌الله (۱۳۹۳). *جریان‌شناسی تاریخ افغانستان معاصر*. کابل: امیری.
- صیقل، امین (۱۳۹۴). *افغانستان معاصر، تاریخ مبارزات و بقای یک ملت*. به کوشش عبدالغفور روان فرهادی و کریل نورجانوف. ترجمه محمدنعیم مجددی. کابل: سعید.
- عطایی، محمدابراهیم (۱۳۸۳). *نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان*. ترجمه جمیل-الرحمن کامگار. کابل: میوند.
- عظیمی، محمد نبی (۱۳۷۶). *اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان*. پیشاور: نشر دهکی نعلبندی قصه خوانی.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۷۴). *افغانستان در میسر تاریخ*. تهران: جمهوری.
- غزنوی، ابوذر پیر زاده (۱۳۹۳). *تاریخ سیاسی معاصر افغانستان*. تهران: عرفان.
- فیض‌زاد، محمدعلم (۱۳۶۸). *جرگه‌های بزرگ ملی افغانستان (لوی جرگه‌ها)*. لاهور: مطبوعه منصوره.
- فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۹۰). *افغانستان در پنج قرن اخیر*. به کوشش ابراهیم شریعتی. تهران: عرفان.
- *قانون اساسی افغانستان* (۱۳۸۲). کابل: مطبوعه دولتی. جریده رسمی وزارت عدلیه. ش ۸۱۸.
- قاضی عطاالله‌خان (۱۳۳۶). *دپشتنو تاریخ*. پیشاور: بی‌جا.
- کهزاد، علی احمد (۱۳۳۴). *تاریخ قدیم افغانستان*. ج ۱. کابل: مطبوعه دولتی.
- کشکی، صباح‌الدین (۱۳۶۵). *دهه قانون اساسی*. پیشاور: میوند.
- کاکر، محمدحسن (۱۹۹۵). *زندگی‌نامه هیوان سنگ*. بی‌جا.
- کاتب، غلام‌محمد (۱۳۰۳). *مطبعه سنگی وزارت جلیه حریبه*. کابل: افغانستان.

لویه جرگه جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان ————— احمدشعیب مسلم‌یار و همکار

- مرادی، صاحب‌نظر خان (۱۳۹۰). *افغانستان جغرافیای بحران*. کابل: سعید.
- مارسدن، پیتر (۱۳۸۸). *طالبان*. ترجمهٔ نجله خندق. تهران: وزارت خارجه.
- مهربان، عبدالله (۱۳۶۱). *تاریخ جرگه‌های ملی و دولتی در افغانستان*. کابل: جبههٔ ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان.
- رحیمی، مجیب‌الرحمن (۱۳۹۷). *مباحث جدال‌برانگیز*. کابل: عازم.
- مشرقی، دیدار علی (۱۳۸۹). *بحران هویت ملی در افغانستان*. کابل: سعید.
- مسیح‌ارزگانی، علی نجفی (۱۳۹۰). *افغانستان رنگین‌کمان اقوام*. کابل: مؤسسهٔ فرهنگی صبح امید.
- لوئیس، برنارد (بی‌تا). *زبان سیاسی اسلام*. ترجمهٔ غلامرضا بهروز لک. قم: بوستان کتاب.
- فرزانه‌پور، حسین و پیمان زنگنه (۱۳۹۵). «*کانون‌های تصمیم‌گیری در قانون اساسی جدید؛ نسبت سنجی نحوهٔ اعمال قدرت بر اساس همکاری قوا*». *جستارهای سیاسی معاصر*. ش ۱. صص ۱۰۱ - ۱۲۴.
- عصمت‌الهی، محمد هاشم (۱۳۷۹). «*لویه‌جرگهٔ افغانستان: نماد ارادهٔ ملی افغان‌ها*». *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*. ش ۳۲. صص ۱۶۵ - ۱۷۲.

Loya Jirga & its position in contemporary historiography of Afghanistan

Abolfazl Razavi,^۱ Ahmad Shouib Moslemyar^۲

Received: 18/05/2019 Accepted: 02/10/2019

Abstract

The Loya Jirga has been as one of the most important and influential National Grand Assembly in contemporary Afghanistan, since two centuries. This grand assembly has unbreakable linkage with constitution of Afghanistan. From the eight sections of the constitution, seven of them were ratified by the Loya Jirgas and from the six chapters of the current constitution; a full chapter is allocated about the Loya Jirga. This is while some of the researchers and intellectuals of Afghan society have criticized this institution and always considered it by negative viewpoint. In this paper, the position and function of the Loy Jirgas, concept, content and its genealogy have investigated by descriptive-analytical approach and toward the explanation of historiographical reflection and in the following, the derivative viewpoints and establishing the triple (Nationalist, Leftist and Islamist) historiographical routes of Afghanistan's contemporary historiography, have mentioned about the Loy Jirgas. The result of the research indicates that, the influence of the contemporary historiographical routes, from political conditions and the continuity of the Loy Jirgas, in justifying the political power of the times rulers, caused that, the mentioned routes, despite criticizing the effective ethnic roots, on their functional nature, got significant position to formation of the basic changes.

Keywords: Afghanistan, Loya Jirga, Historiography, Historiographical routes.

^۱Associate Professor of history, Kharazmi university (Corresponding author).

Email: Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

^۲MA Student of PHD History of Islam at Mazaheb Islami university